



چکیده

یکی از بزرگان و عارفان گمنام سده هفتم و سال‌های نخستین سده هشتم هجری، زین‌الدین عبدالسلام کامویی (م ۶۹۶ق) بوده که به القاب و صفاتی چون «زین‌دین و شیخ عراق و شاه کامو» شهرت داشته است. وی در چهل‌سالگی در اثر ریاضت و مجاهدت و خلوت و عزلت، تحولی روحی می‌یابد و از آن پس به کسب علوم و معارف و سیر در آفاق می‌پردازد. کامویی در طریقت، مرید و پیرو شیخ شهاب‌الدین عمر سهروردی، صاحب عوارف المعارف، بوده و از وی اجازه ارشاد و راهبری داشته و گویا سهروردی نیز به وی لطف و محبتی ویژه داشته است. این شاگردی و مریدی سبب شده که اندیشه‌ها و منظومه عرفانی عبدالسلام در کلیت و در یک نگاه شامل، همان منظومه معتدل و شریعت‌مدارانه شیخ سهروردی را آیینگی کند و از هرآنچه نشانه‌ای از عرفان نظری ابن‌عربی و اتباع او دارد، بپرهیزد و چه بسا مخالف باشد. نگارنده در این مقاله کوشیده است برای نخستین بار، علی‌رغم کمبود منابع و مآخذ مستند، خطوطی از زندگی، احوال و اندیشه‌های عرفانی عبدالسلام را ترسیم و منظومه عرفانی وی را مرکب از بن‌مایه‌ها و مضامینی چون «اهمیت صبر و تأنی در سلوک، رجا و امیدواری به لطف خداوند، غریب و رهگذر بودن عارف در دنیا و تمایز طاعت و عبادت» معرفی کند.

کلیدواژه‌ها: عبدالسلام کامویی، شهاب‌الدین سهروردی، سوانح زندگی، اندیشه‌های عرفانی.

* استادیار دانشگاه کاشان / a_mad56@yahoo.com

جام مدام کامو
(گذری بر زندگی،
احوال و اندیشه‌های...)



۱. مقدمه

از زمانی که سنایی شاعر با هنرمندی و ظرافت طبع خاص خویش به گنجینه شعر و ادب پارسی، رنگ و بویی عرفانی بخشید و طرحی نو در حکمت ذوقی و بیان تجارب عرفانی و شهودی در انداخت، عارفان و شاعران عرفان‌گرای بسیاری با خلق و تکوین منظومه‌های عرفانی ادبی خویش، به پُرباری و غنای میراث عرفانی و حکمت ذوقی یاری رسانده‌اند و در کنار آموزه‌های اسلامی، فرهنگ و تمدن متضلع و متکثر ایرانی را به رخ جهان و جهانیان کشیده‌اند. در این میان، خراسان بزرگ به دلایل خاص جغرافیایی و فرهنگی، عرفان‌خیزتر از نقاط دیگر ایران بوده است، و کدام محقق ژرف‌نگر و مُنصفی است که نقش بی‌بدیل خراسانیانی چون بایزید بسطامی، ابوالحسن خرقانی، ابوسعید ابوالخیر، ابراهیم ادهم و شقیق بلخی را در نشر و گسترش اندیشه‌های عرفانی و حکمی نادیده بگیرد؟ در آن سوی و همپای خراسان بزرگ، بغداد و عراق عرب نیز یکه‌تازی می‌کرد و منظومه عرفانی ابوهاشم کوفی، مالک دینار، حسن بصری، جنید بغدادی و معروف کرخی را درخور توجه و تمجیدی جدی قلمداد می‌کرد. در مقابل این شکوفایی و پُرباری تصوف در خراسان و بغداد، بلاد جبال چندان محیط مساعدی برای رشد و توسعه تصوف نبود. این اقلیم جبال که ظاهراً از عهد سلاجقه، عراق عجم خوانده می‌شد - و ری و همدان و اصفهان و قم و کاشان و دینور و کرمانشاهان را تا حدود آذربایجان شامل می‌شد - حتی تا به دوران مغول و تاتار نیز، مرکز فعالیت معتزله و مشبّه و شیعه محسوب می‌شد (زرین کوب، ۱۳۷۶: ۱۸۳). با این حال، عارفان و حکیمان چندی چون بابا افضل، عبدالرزاق، عزالدین محمود و فیض کاشانی از این اقلیم برخاسته‌اند و به وسع خود حکمت و فرزانی را فریه کرده‌اند. شیخ زین‌الدین عبدالسلام کامویی نیز یکی دیگر از عارفان اقلیم جبال و به‌طور مشخص منطقه فرهنگی کاشان است. وی که از شیخ شهاب‌الدین سهروردی اجازه ارشاد و راهبری و مرشدی داشته است، بعد از سال‌ها عزلت و خلوت و درون‌نگری، تحولی روحی می‌یابد و از آن پس به کسب علوم و معارف و سیر در آفاق و انفس می‌پردازد تا بدانجا که به «زین دین» و «شیخ عراق» ملقب شده، شاگردانی همچون عماد فقیه کرمانی را در دامن معرفت و سلوک خویش می‌پرورد. آن گونه که از اشارت یکی از مریدان و شیفتگان او، یعنی عبدالؤمن اصفهانی، برمی‌آید، عبدالسلام همواره «وجود پاک خود را تریاک مارگزیدگان غفلت کرده» بود و به تربیت طالبان و مشتاقان بسیاری مشغول بوده تا بدانجا که تأثیر کلمات نامدارش، هزاران «شقایق حقایق و یاسمین یقین در بوستان سینه دوستان او روییده و سنگ وجود آن‌ها از تاب

آفتابِ عالمِ تابِ نظر و تربیتش، عقیقِ تحقیق» شده است (سهروردی، ۱۳۸۶: ۱ و ۲) با وجود گمنامی کامویی به لحاظ شخصیت، اندیشه‌های عرفانی و فقدان آثار مکتوب و مجالس باقی‌مانده از وی و اشارات بسیار اندک و ناقص کتب و آثار سپسین درباره او، در این مقاله سعی شده است به مدد همین منابع اندک و جست‌وگریخته، برای نخستین بار به مهم‌ترین سوانح زندگی، احوال روحی و طریقه و مشرب عرفانی وی پرداخته و برگی به میراث عرفانی ایران کهن و به‌ویژه طریقه سهروردیه و پیرجمالیه افزوده شود.

۲. کلیاتی درباره زندگی و احوال عبدالسلام کامویی

شیخ زین‌الدین عبدالسلام کامویی (کاموسی)^۱ در روستای کامو از توابع شهرستان کاشان به دنیا آمد. در هیچ ماده تاریخ و تذکره‌ای به سال تولد وی اشاره نشده است؛ اما اولاً با توجه به حیات و وفات مراد او سهروردی (م ۶۳۲) و ثانیاً عمر طولانی عبدالسلام که به ۱۰۳ سال می‌رسیده است (پیرجمال اردستانی، ۱۳۸۸: ۴۷)، به یقین می‌توان وی را از بزرگان قرن هفتم و سال‌های آغازین قرن هشتم هجری به شمار آورد. کامویی در طول حیات و به‌واسطه مقام و مرتبت روحانی و عرفانی خویش و القابی چون «زین دین، زین فرد، زین عراق، شیخ عراق، شاه کامو، سلطان کامو، سلطان کشور جان، خورشید ملک معنی، خورشید آسمان عرفان، قطب زمان و وارث علوم انبیا» معروف بوده است (همان: ۳۲۰-۳۲۶؛ پیرجمال اردستانی، ۱۳۷۶: ۱۱۹-۱۳۶؛ سهروردی، ۱۳۸۶: ۱ و ۲؛ پیرجمال اردستانی، ۱۳۸۰: ۳۶). این القاب و صفات، که معروف‌ترین آن همان زین‌الدین است، بدون شک بیانگر مقام والای عرفانی و شهرت و محبوبیت عبدالسلام در روزگار خویش است.

تنها مأخذی که به زندگی و احوال «سلطان کامو» اشارات مفصلی دارد، کتاب شرح‌الکنوز پیرجمال اردستانی است. طبق گفته پیرجمال وی از کودکی، همواره در جست‌وجوی حقیقت بوده و تا چهل سالگی، بدون مرشد و در عزلت و خلوت به سر می‌برده است. سرانجام به غاری رفته و در شب پیامبر(ص) به خوابش آمده و به او فرموده که باید از خلوت و عزلت به در رود و به جست‌وجوی یار و همدلی پردازد. شیخ کامو نیز اطاعت کرده و بیرون می‌رود و به راهنمایی «خضر» ابتدا به جانب خوارزم و سپس به سهرورد می‌رود. در سهرورد به خدمت شیخ شهاب‌الدین سهروردی می‌رسد و در نزد او به خدمت و تلمذ می‌پردازد. سهروردی وقتی در وجود او شایستگی و «کسب و هنر» می‌بیند، وی را به تحصیل علوم می‌فرستد.^۲ عبدالسلام نیز دستور شیخ خود را اطاعت می‌کند و ابتدا به حج می‌رود، سپس به عراق. بعد از سال‌ها کسب و

جام مدام کامو
(گذری بر زندگی،
احوال و اندیشه‌های...)

جهد و ریاضت و در راه معرفت چست و چالاک آمدن، سهروردی به او دستور می‌دهد که «یکی بگر خوب» به عقد خود درآورد که «هم‌گفُو» او باشد. عبدالسلام ابتدا مقاومت می‌کند؛ ولی دگر باره:

دگر امر فرمود و تعجیل کرد حکایت ز توریت و انجیل کرد
که ما می‌توانیم بی‌کسب‌وکار که در برگشاییم بر دوستدار

(پیرجمال اردستانی، ۱۳۸۸: ۳۳۰)

عبدالسلام می‌نالد و در خفا با حق مناجات می‌کند. به سِرِّ او خبر می‌رسد که در اقصای روم، پادشاه روم، صنم و دختری دارد:

که در دل خیال تو پخت آن صنم بسی در فراق تو خورده‌ست غم
به سِرِّ در بسی کرد سیر و سلوک که تا بُرد ره در تو نقد ملوک

(همان: ۳۳۲)

از سوی دیگر، خضر به دختر پادشاه روم می‌گوید که «برخیز و پنهان در آ سوی راه» که:

که حق بر تو دارد نظر ای صنم که هستی در این راه ثابت‌قدم

(همان: ۳۴۲)

بعد از آن، دختر پادشاه روم به کمک تاجری از روم به کاشان می‌آید و شاه کامو نیز که ماجرا را در واقعه دیده بود، یکی از مریدان را به طلب دختر فرستاد تا او را به عقد خود درآورد:

چو شیخ عراق این ره همچو موی نوردید با پیر بر بود گوی
ز رومش فرستاد حق یارِ دل که با شیخ آمد در این آب و گل
چو آن شمع سوزان شب‌زنده‌دار در حق بسی زد به لیل و نهار
ز دنیوی و عقبی خبردار شد چو طوطی شکر بار اسرار شد...
عطای خداوند ای مرد کار برد ره به سوی طلبکار یار

(همان: ۳۲۰-۳۵۲)

داستان تحول روحی عبدالسلام با خواب دیدن پیامبر(ص) و سپس جهد و مجاهدت او و در نهایت ازدواج با دختر پادشاه روم، حکایتی است که جز در شرح الکنوز و مرآة الافراد پیرجمال، در دیگر کتب تاریخ و تذکره و تراجم نیامده است؛ از این رو قضاوت دربارهٔ صحت و سُقم عناصر و حوادث داستان، کاری تقریباً محال است؛ اما به یک نکتهٔ مهم باید توجه داشت و آن

اینکه در طول تاریخ کم نبوده‌اند مریدان و شاگردانی که برای تعظیم و بزرگداشت شیخ و مرشد خود به افسانه‌ها و داستان‌های محیرالعقولی متوسل شده و با جعل و برساختن این حکایات و یا بزرگ‌نمایی داستان و واقعه‌ای که حقیقتاً اتفاق افتاده، همواره به دنبال اثبات قدرت روحانی و عظمت سلوکی مراد خویش بوده‌اند؛ غافل از اینکه فاصله شخصیت و منش پیر و شیخ مورد نظر با افسانه‌های برساخته، همان فاصله افسانه تا حقیقت بوده است. نمونه بارز چنین نگاه و طرز تفکر در تاریخ تصوف، برساختن کرامات افسانه‌ای سدیدالدین محمد غزنوی برای شیخ احمد جام در مقامات *ژنده پیل* است. باری، صرف‌نظر از حقیقت داشتن و یا افسانه بودن حکایت منقول درباره عبدالسلام، به نظر می‌رسد پیرجمال، از نقل مفصل این داستان و عناصر چندی که در آن آورده، قصدش دقیقاً برابری و هم‌تراز دانستن مقام عرفانی شیخ خود با مقامات و کرامات عارفان بزرگ بوده است و اینکه کامویی نیز به هیچ روی از دیگر مشایخ صوفیه «مقام یا حالی» کم‌وکسر ندارد. از این رو، وی در این حکایت، دقیقاً همان موتیف‌ها و بن‌مایه‌های مشابهی را تکرار می‌کند که درباره بزرگان متقدم گفته شده است: مضامینی چون تحول روحی در چهل سالگی، سرآغاز تحول روحی و سلوک عرفانی با خواب دیدن پیامبر(ص)، راهنمایی و دستگیری خضر که در ادبیات صوفیه مکرر تکرار شده است و یادآور الیاس و جرجیس نصاراست و برخی از صوفیه مثل بابزید و ابن عربی از ملاقات با خضر سخن رانده‌اند (زرین‌کوب، ۱۳۷۷: ۹۳)، ازدواج با دختر پادشاه روم برای اثبات اینکه خداوند «قادر مطلق» و «فعال ما یشاء» است و می‌تواند با بر هم زدن اسباب و دستگاه علی و معلولی، بر بنده مؤمن خود دری از غیب بگشاید:

که ما می‌توانیم بی‌کسب‌وکار که در برگشاییم بر دوستدار

(پیرجمال اردستانی، ۱۳۸۸: ۳۳۰)

و در نهایت اثبات این حکم و دستور عرفانی اخلاقی که هرکس با نیت خیر و صداقت و جدیت در راهی گام بگذارد و از تلاش و کوشش باز نایستد، سرانجام روزی به مطلوب و مقصود مورد نظر دست می‌یابد: «شیخ زین‌الدین عبدالسلام کامویی چون داعیه بزرگی داشت نه شیادی و خودفروشی، حضرت سید اصفیا محمد(ص)، او را به مراد حقیقی رسانید و آلا در صومعه نشسته بود، فایده‌ای از آن نمی‌دید» (پیرجمال اردستانی، ۱۳۷۱: ۲۱۳).

۳. استادان و مشایخ

توسل به استاد و پیر در طریقت و پیمودن مقامات عرفانی برای در امان ماندن از وسوسه‌های شیاطین جن و انس و راهزنان طریق، امری مسلّم و مورد تأکید و تأیید همگان است؛ زیرا «پیر» احوال و اندیشه‌های...



در «خشت خام» حقایقی را می‌بیند که سالک و رهرو در آینه صیقلی هم قادر به دیدن آن نیست. کامویی نیز از این قانون مستثنی نبوده و از پیر و مراد خود، شهاب‌الدین سهروردی، بهره‌ها و فیوضات فراوانی یافته است. پیرجمال بارها به مقام مرادی و راهبری سهروردی برای کامویی اشاره کرده و یک جا نیز سلسله مشایخ وی را به احمد غزالی و معروف کرخی رسانده است (همان، مقدمه: ۱۹). همان گونه که در صفحات پیشین ذکر شد، کامویی بعد از خواب و تحول روحی، در ریاضت و مجاهده و کسب و تحصیل علوم و حتی ازدواج با دختر پادشاه روم، بسیار مدیون این شیخ سهرورد است. ظاهراً سهروردی نیز از میان شاگردان و پروردگان خود، به عبدالسلام لطفی فراوان و از گونه‌ای دیگر داشته، و این مطلب از نامه‌ای که کامویی به شیخ تقی‌الدین دادا نوشته است، برمی‌آید؛ چنان‌که در قسمتی از آن نامه آمده است: «سجاده‌ای که از حضرت مخدوم و مقتدای به حق، سلطان العارفين، شیخ شهاب‌الدین سهروردی قدس الله روحه العزیز، بخشش رسیده بود به این ضعیف، چون سلسله معنوی با آن فرزند سمت تأکید داشت، خواستیم که نسبت صوری نیز مؤکد گردد. آن سجاده به آن عزیز فرستادیم که ما را کار به آخر رسید» (سهروردی، ۱۳۸۶: ۴۳).

اصولاً در قرون هفتم و هشتم هجری، به‌ویژه در نواحی مرکزی ایران، مریدان و شیفتگان بسیاری، مستقیم و غیرمستقیم، به طریقت سهروردیه پیوسته‌اند؛ از همین عبدالسلام کامویی و بزرگان و حکیمان هم شهری او چون عبدالرزاق کاشانی، عزالدین محمود کاشانی و عبدالصمد نطنزی گرفته تا سلسله‌های جلالیه، جمالیه، زینبیه، خلوتیه و شعبه‌های متعدد و مختلف آن در آسیای صغیر، روشنیه در افغانستان، که از طریقت سهروردیه نشئت یافته‌اند (سهروردی، ۱۳۸۶، مقدمه: بیست) این اقبال کم‌نظیر به سهروردیه، حداقل در دو عامل ریشه دارد: یکی طریقت معتدل سهروردی در تصوف و اینکه عوارف/المعارف او گواهی است بر این دعوی (زرین‌کوب، ۱۳۷۷: ۸۱)؛ دوم اینکه سهروردی در آشفته‌بازار تصوف در قرن پرهیاهوی هفتم و نشر تعلیم آموزه‌های دروغین و مصلحت‌جویانه صوفیانه، صداقت، عمل به فرایض دین و شریعت را مقدمه اجتناب‌ناپذیر وصول به حقیقت می‌دانست و به اذکار و اوراد در طی طریق تأکید ویژه‌ای داشت. به‌جز سهروردی، کامویی ظاهراً پیر یا استادی دیگر را خدمت نکرده است.

۴. شاگردان و مریدان

از میان مریدان عبدالسلام کامویی، سه شاگرد شهرت بیشتری دارند و بسیار به وی عشق می‌ورزیده‌اند. یکی عبدالمؤمن اصفهانی (م ۷۱۰) است که کتاب *عوارف‌المعارف سهروردی* را

به پاس ارادتی که به کامویی داشته، در سال ۶۶۵ از عربی به فارسی ترجمه کرده است. وی بارها به تصریح از عبدالسلام به‌عنوان شیخ و مقتدای خود یاد کرده (سهروردی، ۱۳۸۶: ۱۵۸ و ۱۸۲) و ضمن تمجید فراوانِ مرادِ خود با القاب و صفات تحسین‌آمیز، مقام اقبال و مرکز حال را در آن عصر، جز آستانه خلوت‌خانه عبدالسلام ندانسته و یاران و دوستان خویش را به «دست تمسک و تشبث» زدن در «فتراک تربیت» شیخ، تشویق و تحریض کرده است (همان: ۱ و ۲).

عماد فقیه کرمانی (م ۷۷۳) یکی دیگر از مریدان کامویی است که به احتمال بسیار، در اوان نوجوانی محضر او را درک کرده و از مراد خویش و تلمذش نزد وی یاد کرده و گفته که خرّقه از وی گرفته است:

خرّقه به کامویه گرفتم ز پیر آن‌که در آن عهد نبودش نظیر
قدوه اقطاب که دین را امام حضرت او بود علیه‌السلام

(عماد فقیه کرمانی، بی‌تا: ۷۵ و ۷۶)

عماد در بیشتر آثار خود، درباره ارادتش به شیخ کامو اشاره‌هایی دارد؛ از جمله:

قبله ما خواجه کامو بس است در ره ما مشعله او بس است

(همان: ۶۶)

شاید عشق و ارادت عماد به شیخ کامو، وی را بر آن داشته که مصباح الهدایه عزالدین محمود کاشانی، همشهری عبدالسلام کامویی، را به نظم درآورد.^۳ جالب اینکه پدر عماد، شیخ محمود فقیه کرمانی، نیز از مریدان و نزدیکان عبدالسلام بوده است که به دستور شیخ کامو، خانقاهی در کرمان ساخت و خلیفه وی شد و به ارشاد مردم پرداخت. عماد پس از درگذشت پدر، جانشین او شد و همراه با برادرش محمدالدین به اداره خانقاه پدر پرداخت (صرفی، ۱۳۸۳: ۱۱).

شاید در اینجا این سؤال به ذهن خطور کند که کرمان کجا و کامو کجا؟ چطور عماد فقیه با این همه بُعد مسافت، شیفته عبدالسلام شده است و از کرمان به کامو آمده است؟ در پاسخ باید گفت که عماد، به‌جز تبعیت از پدر و عموی خود در مریدی عبدالسلام، در بسیاری از غزلیات خود از اوضاع پرآشوب زمانه و بی‌عدالتی‌ها و ریاکاران و زهدفروشان انتقاد کرده و در عین حال، رنجیده‌خاطر می‌شده است. وی برای تسکین درونی و آرامش نسبی خود، چاره‌ای جز سفر نمی‌دیده و به‌جز سفر حج، بارها به شیراز و احتمالاً چند باری نیز به کاشان آمده

جام مدام کامو
(گذری بر زندگی،
احوال و اندیشه‌های...)



است:

تو در این شهر عماد از چه مقیمی همه عمر؟ همچو ایوب چرا ساخته‌ای با کرمان
خیز و بیرون رو از این کلبه احزان دو سه روز بلبل از باغ ضروری برود وقت خزان
(محمدی، ۱۳۸۳: ۳۶۵ و ۳۶۶)

ضمن اینکه سفر برای صوفیه و عارفان به‌جز مبارزه منفی با آسیب‌ها و آشوب‌های زمانه، نوعی ریاضت و پرورش و تعالی روح بوده است و اگر عماد را نه عارف به‌معنای مصطلح، بلکه عرفان‌گرا بدانیم، هیچ بعید نیست که وی برای خودسازی و ریاضت و کسب آموزه‌ها و تعالیم عرفانی، رنج سفر را بر خود هموار کرده باشد. پیرجمال اردستانی (م ۸۷۹)، عارف شیعی مسلک، یکی دیگر از مریدان عبدالسلام است؛ با این توضیح که با توجه به تاریخ وفات پیرجمال و فاصله حدوداً یکصد و هفتاد سال با وفات عبدالسلام، ظاهراً کامویی «پیر معنوی و روحانی» وی محسوب می‌شده است؛ در صورتی که «پیر خرّقه» و ارشاد پیرجمال، «پیر مرتضی علی اردستانی» (م حدود ۸۵۷) بوده است. پیرجمال به‌کرات در آثارش از «کامو و عبدالسلام کامویی» و برکاتی که از روحانیت او یافته، یاد کرده است:

گر رهنان در راه من جور و ستم کاری کنند کامو روم جامه درم، رو سوی زین‌الدین کنم
گویم که ای قطب زمان، گویم که ای جان جهان بگذشتم از سود و زیان، تا اسب همت زین کنم
(پیرجمال اردستانی، ۱۳۷۶: ۱۱۹)

یا:

بر کام ماست امروز جام مدام کامو مهمان ماست امشب عبدالسلام کامو
سلطان کشور جان، خورشید ملک معنی تحقیق زین دین دان بر برج و بام کامو...
جان جمالی امروز سرمست زین دین شد نی نی که از ازل باز مستم ز جام کامو
(همان: ۱۳۶)

و یا:

عمری به سر دویدم چون دل به راه تا گنج جان ربودم از خاک شاه کامو
پشت و پناه خواهی و اقبال و تخت شاهی از من شنو خدا را رو در پناه کامو
آن مرتضی که قبله از وی قرار دارد بسیار طوف کرده در بارگاه کامو
(همان: ۳۷)

با تأمل در ابیات فوق، ضمن آگاهی از ارادت و عشق پیرجمال به عبدالسلام، دو نکته مهم دیگر نیز قابل برداشت است:

یکی اینکه اگر تاریخ وفات عبدالسلام کامویی را یکی از سال‌های ۶۹۶ یا ۷۰۵ هجری قمری بدانیم (فصیح خوافی، ۱۳۴۰، ج ۲: ۳۷۵؛ عماد فقیه کرمانی، بی تا: ۷۵)؛ از سوی دیگر وفات پیرجمال را در سال ۸۷۹ بپذیریم، مقایسه و فاصله نسبتاً زیاد این دو تاریخ فوت، ضمن اثبات شاگردی مستقیم عبدالؤمن اصفهانی و عماد فقیه، نشان می‌دهد که پیرجمال به لحاظ تاریخی نمی‌توانسته است، همچون آن دو، مرید بلاواسطه و مستقیم عبدالسلام بوده باشد؛ بلکه هرچه داشته است و گفته است، از روی ارادت معنوی و احیاناً مطالعه آثار عبدالسلام و تربیت روحانی و سلوکی او بوده است. با قبول این احتمال، که ظاهراً چاره‌ای هم جز آن نداریم، می‌توان برخی از مشکلات و تناقضات موجود در ابیات مذکور پیرجمال را به نوعی رفع و چاره‌اندیشی کرد. برای مثال وقتی او می‌گوید: «رو سوی زین‌الدین کنم»، حتماً مرادش آرامگاه و محل دفن عبدالسلام بوده است. یا وقتی می‌گوید: «مهمان ماست امشب عبدالسلام کامو»، به احتمال قریب به یقین، پیرجمال از واقعه‌ای سخن می‌گوید که در این واقعه، میزبان کامویی بوده است و در این مهمانی روحانی چه برکات و امدادهایی به او رسیده که این چنین مشعوف و مبتهج شده است و این شمع و ابتهاج در سراسر غزل به لحاظ الفاظ و واژگان و محتوا و حتی موسیقی بیرونی و درونی آن به خوبی آشکار است.

نکته دوم اینکه اگر در بیت آخر «مرتضی» را همان پیر مرتضی علی اردستانی بدانیم، که ظاهراً شواهد درون‌متنی آثار پیرجمال و ارادت همسان او به دو شخصیت محبوب خویش این حدس را تأیید می‌کند، به این نتیجه می‌توان رسید که عبدالسلام به حقیقت «قطب زمان و زین دین» در روزگار خود بوده که پیر مرتضی نیز با آن همه مقام و مرتبه معنوی، باز هم در بارگاه (= آرامگاه) شیخ کامو طوف می‌کرده و از روحانیت او کسب فیض می‌کرده است. این حدس، گمانه پیشین در نکته اول را بیشتر تقویت می‌کند و نشان می‌دهد که مراد و مرید (پیرمرتضی و پیرجمال) هر دو متأثر از تربیت روحانی و معنوی شیخ کامو بوده‌اند.

به جز این دو نکته، باید تصریح کرد که بیشترین شرح حال و سوانح زندگی کامویی در آثار (دیوان و مثنوی‌های) پیرجمال اردستانی آمده است و این نیز خود قرینه‌ای دیگر بر اثبات ارادت مرید به مراد (معنوی) می‌تواند باشد. به جز این سه تن، کامویی فرزندی به نام «شیخ امام‌الدین محمدحسین» داشته است که به جز رابطه پدر و فرزندی، عبدالسلام شیخ و مراد او

جام مدام کامو
(گذری بر زندگی،
احوال و اندیشه‌های...)

نیز بوده است. بنا بر گفته پیرجمال، این محمدحسین پس از مرگ پدرش در چهارده سالگی به جای وی نشسته و ارشاد و هدایت صوفیان را بر عهده گرفته است^۴ (پیرجمال اردستانی، ۱۳۸۸: ۳۶۲). عبدالسلام هنگام مرگ، فرزند خود را احضار می‌کند و به او توصیه می‌کند که به هیچ وجه به مقام و مرتبه پدر نباید بنازی، بلکه خود مستقلاً باید در طریقت گام نهی تا کسی شوی:

که زنهار زنهار کان پورِ من! بکوشد در این ره به دستور من
 نباید که قانع شود آن پسر که حق گفته اوصاف او با پدر
 بگردد بجوید یکی مردِ فرد که باشد بیابد در این باغ ورد
 نگوید که الله گواه من است و یا شیخ کامو پناه من است

(پیرجمال اردستانی، ۱۳۸۸: ۳۵۷ و ۳۵۸)

۵. وفات

در اینکه عبدالسلام عمری طولانی داشته و از معمرین بوده است، شکی نیست، اما در تاریخ وفات او، همچون تولدش، میان برخی، اختلافی نه‌ساله وجود دارد. صاحب مجمل فصیحی، وفات شیخ را سال ۶۹۶ در کامو ذکر کرده است (مجممل فصیحی، ۱۳۴۰، ج ۲: ۳۷۵)؛ اما شاگرد و مرید نزدیک او یعنی عماد فقیه، وفات مرادش را در سال ۷۰۵ هجری قمری دانسته است (عماد فقیه کرمانی، بی تا: ۷۵). هریک از تاریخ‌های فوق، به‌ویژه تاریخی که در مجمل فصیحی آمده، بیش از هر چیز، حدس ما را مبنی بر شاگردی و مریدی غیرمستقیم پیرجمال و اخذ تربیت روحانی از معنویت عبدالسلام تقویت کند.

۶. اندیشه‌ها و منظومه عرفانی

مطالب و نکاتی که در شرح احوال عبدالسلام کامویی ذکر شد، بیانگر آن است که وی در روزگار خود از جهات متعدد، مشهور و مورد احترام مشایخ و بزرگان زمانه خویش بوده است؛ از کسب علوم و معارف گوناگون گرفته تا کسب معرفت و گام نهادن در طریق عرفان و خودشناسی. به‌رغم این توغّل در علوم و مجاهده، متأسفانه اثر یا آثار مکتوبی از وی باقی نمانده و آنچه هست، سخنان و حکایات بسیار اندک و جسته‌وگریخته‌ای است که مریدان او، به‌ویژه پیرجمال، نقل کرده‌اند. بدین لحاظ، سخن درباره اندیشه‌ها و منظومه عرفانی وی و مشخص کردن چارچوب عرفانی سلوکی او بسیار دشوار و در مواردی غیرممکن است؛ اما از

همین اطلاعات اندک، می‌توان بخشی از خطوط جهان‌بینی و منظومه‌عرفانی وی را ترسیم کرد که در ذیل به چند مورد آن اشاره می‌شود. اما قبل از آن، توجه به این نکته ضروری است که کامویی همچون استاد و پیر طریقت خود، اهل «شریعت» و رعایت آداب و اصول و موازین دینی و شرعی بوده است و این شریعت‌مداری او از حکایتی که مریدش عبدالؤمن نقل کرده است، برمی‌آید. وی می‌گوید: «پیوسته می‌دیدم که استادم بر خواندن این دعا: اللَّهُمَّ إِنِّي اسْتَغْفِرُكَ مِنْ كُلِّ ذَنْبٍ. تُبْتُ إِلَيْكَ مِنْهُ ثُمَّ عُدْتُ فِيهِ... مداومت می‌نماید. به یقین بدانستم که تا آن ادعیه، مستجمع فواید شمایل و حاوی اقسام مزایا و فضایل نبودی، این بزرگوار، بر خواندن آن مداومت نمودی و نیز یاران و مریدان را تحریض فرمودی بر خواندن این دعا» (سهروردی، ۱۳۸۶: ۱۵۸). به جز توجه به شریعت و حدود و قیود حلال و حرام آن، به چند مورد دیگر نیز می‌توان اشاره کرد:

۱-۶. اهمیت تأنی و صبر در سلوک عرفانی

پرواضح است که در سلوک عرفانی، سالک هیچ‌گاه با شتاب و یک‌شبه پیمودن ره صدساله، به مقصد و منظور نمی‌رسد، بلکه همواره باید «صبر و تأنی» را با خلوت و ریاضت و مجاهدت و طاعت درآمیزد تا جمال معشوق به او روی نماید. عبدالسلام نیز که خود بعد از سال‌ها ریاضت و مجاهده، تحولی روحی یافت، در وصیتی به فرزند خود، به این اصل بنیادین بسیار تأکید کرده و پیرجمال در ضمن گفتار خود در «تأنی»، آن را نقل کرده است: «ای اخی! بدان که به تأنی، خاک قابل گوش و چشم می‌شود و به مرور، ثمرات آن دیگر باره به خاک می‌شود. و در کتاب روح القدس معلوم کن که حضرت قطب الاقطاب، شیخ زین الملة والدین عبدالسلام کاموسی [کامویی] با فرزند خود [محمد حسین کامویی] چه وصیت کرده است؛ بیت:

مرا نیست تعجیل ای گیج گول که تا باز بینی ضررهای غول

(پیرجمال اردستانی، ۱۳۷۱: ۱۷۹)

سالک باید در طاعت چندان صبر کند که صبر از او به فغان آید و از او استغاثت بخواهد و این نکته‌ای است که عبدالؤمن اصفهانی، از شیخ و مقتدای خود، کامویی، سماع داشته و نقل کرده است (سهروردی، ۱۳۸۶: ۱۸۲).

۲-۶. رجا و امیدوار بودن به لطف خداوند

آن‌گونه که می‌دانیم عارفان در بحث «خوف و رجا» سه دسته بوده‌اند: گروهی چون ابوالحسن خرقانی بر «خوف» بیش از رجا تأکید داشته‌اند. گروهی دیگر چون بایزید بسطامی، درگاه «رجا» (حوال و اندیشه‌های...)

را بسی بالاتر از خوف می‌دانسته و گروه سومی نیز همچون مولانا به «خوف و رجا» توأمان قائل بوده و معتقدند که خوف و رجا همچون دو بال پرنده برای سیر و ترقی سالک لازم است و پرواز با یک بال امکان‌پذیر نیست. در این میان، از داستان و متنی که عماد فقیه در طریقت‌نامه خود از زبان «پیر ما»، که به احتمال بسیار همان عبدالسلام بوده است، نقل کرده، رجای آن پیر و غلبه حال «رجا» بر خوف، نزد وی آشکار می‌شود. حکایت بدین قرار است که شخص ظالمی هزاران نفر را کشته و آواره کرد و صیت ظلمش به افلاک رسیده بود که سرانجام توبه کرد و از دنیا رفت. شخصی وی را در خواب دید که از نعمت‌های بهشتی بهره‌مند است و در فردوس اعلی و دارالسلام می‌خرامد. آن شخص با تعجب، حقیقت ماجرا را جویا شد و مشخص شد که فرد گناهکار به دلیل احترامی که برای «پیری» قائل بوده، نجات یافته است.^۵ در انتهای حکایت، بیتی در توصیه به رجا آمده که نشان می‌دهد کفّه «رجا و امیدواری» در سلوک عرفانی عماد و استادش (کامویی) سنگین‌تر از خوف و ناامیدی بوده است:

اگرچه مجرمی می‌باش راجی که راجی در قیامت هست ناجی

(عماد فقیه کرمانی، ۱۳۷۴: ۲۱۹ و ۲۲۰)

۳-۶. غریب و رهگذر بودن عارف در دنیا

پیرجمال در تفسیر حدیث «كُنْ فِي الدُّنْيَا كَأَنَّكَ غَرِيبٌ وَ غَدَ نَفْسَكَ مِنْ أَهْلِ الْقُبُورِ: در دنیا چنان باش که گویی غریبی یا رهگذری و خود را از اهل گورستان بشمار» منقول از پیامبر (ص) (صدری‌نیا، ۱۳۸۰: ۳۸۸)، مطلبی از عبدالسلام نقل می‌کند که نشان‌دهنده عاریتی بودن سرای دنیوی و غربت آدمی در این غربت‌کده است و اینکه آدمی باید «در دنیا چون غریبان و راهگذریان باشد؛ غریب و راهگذاری که همه دل به وطن و مسکن خود بود» (سمعانی، ۱۳۸۹: ۴۳۹). کامویی معتقد است که «غریب کسی است که اسباب عالم برو گرد آید [و روی به وی کند و بارش نباشد] که درآید؛ همچون غریبی که به صورت به شهری درآید و مردم پیش او جمع آیند و در پیش او بنشینند و [احوال] از او پرسند و آن غریب راه ملک خود رود. [مردم] برخیزند و او را بگذارند و او در آن شهر حظّی و بهره‌ای نیابد» (پیرجمال اردستانی، ۱۳۷۱: ۱۰۳). در این روایت و حکایت، عارف‌گریزان از دنیا همچون غریب و راهگذاری است که روزی او را از نیستان و وطن مألوف خود جدا کرده‌اند و او در این غریستان و ماتمکده، همواره آرزوی وصال دوباره را در ذهن و ضمیر خویش می‌پرورد؛ به همین دلیل به مردمی که نزد او گرد می‌آیند، چندان اعتنایی نمی‌کند و غریبانه، راه ملک خود می‌رود.

۴-۶. تفاوت طاعت و عبادت

عبدالمؤمن اصفهانی هنگام نقل سخن کامویی در اهمیت صبر در سلوک، عبارتی را ذکر می‌کند که بیانگر تفاوت مفاهیم «طاعت و عبادت» است. وی از زبان کامویی می‌نویسد: «و همچنین فرمود که: طاعت جداست و عبادت جدا» (سهروردی، ۱۳۸۶: ۱۸۲). مترجم *عوارف المعارف* هیچ توضیحی در بسط گفته‌ی عبدالسلام نیاورده است و اینکه چه افتراق و تفاوت‌هایی میان این دو اصطلاح است و چرا؟ اما می‌توان حدس زد که در سلوک عارفانه و طریقه‌ی معنویت، مقام طاعت بسی برتر و فراتر از عبادت است. عبادت و مجاهدت، مقدمه‌ی اجتناب‌ناپذیر و شرط لازم طاعت است و عابد با عبادت و کفّ نفس خود، ممکن است به مقام «طاعت» برسد یا از این مقام بازماند. از این رو، «عبادت» از آن «زاهد»ی است که با زهد و تقشّف و ذکر به دوام، نهایتاً طالب بهشت و نعمت‌های اخروی است؛ اما «طاعت» به «عارف»ی تعلق دارد که از ادب ظاهر گذشته و با طاعت و ادب باطن و ترک آنچه او را از خداوند بازمی‌دارد، تنها به فکر وصال به حضرت عزت است؛ به قول هجویری: «مطیع اگرچه مرده باشد، زنده بود که ملائکه بر طاعت وی آفرین همی‌کنند تا به قیامت و ثوابش مؤبد بود؛ پس وی اندر فانی مرگ باقی بود به بقای جزا» (هجویری، ۱۳۸۹: ۱۷۰).

این چهار مورد به‌اضافه‌ی شریعت‌مداری شیخ کامو که در ابتدای این بحث آمد، تمام آن چیزی است که با توجه به منابع و مدارک موجود، پایه و اساس منظومه و اندیشه‌های عرفانی عبدالسلام را تشکیل می‌دهد. این موارد و موضوعات نشان می‌دهد که عبدالسلام در سلوک عرفانی خود، بیشتر تابع سنت عرفان عملی متداول و متعادل پیشین، به‌ویژه طریقت سهروردیه، بوده است و آنچه برای او اهمیت داشته «شریعت و مجاهدت و طاعت و اذکار و اوراد» بوده است و ظاهراً از عرفان نظری امثال ابن عربی و اتباع او و شطح و طامات و تأویلات تند و غلیظ این نوع عرفان، گریزان و چه بسا مخالف بوده است. آیا واقعاً این جهان‌بینی خاص کامویی و اختلاف مشرب وی با دو عارف و حکیم معاصر کاشانی یعنی عزالدین محمود (م ۷۳۵) و عبدالرزاق کاشانی (م ۷۳۶)، سبب شده است که او با هیچ‌یک از آن دو مراوده و ملاقاتی نداشته باشد؟ به هر حال، در مشرب عرفانی عزالدین و عبدالرزاق کاشانی، رگه‌ها و نشانه‌هایی گاه پرنرنگ از عرفان نظری ابن عربی به‌کرات دیده می‌شود و شاید عبدالسلام به چنین مشرب و طریقه‌ای به دیده‌ی انتقاد می‌نگریسته است. منابع و متون عرفانی در این باره و همچنین درباره‌ی علل عدم ارتباط این سه عارف هم‌عصر و هم‌شهری سکوت کرده‌اند و البته

جام مدام کامو
(گذری بر زندگی،
احوال و اندیشه‌های...)



این موضوع، خود بحثی است مفصل که مجال فراخ و اسناد متقن و نویابی می‌طلبد.

۷. نتیجه‌گیری

در بحبوحه قرن هفتم هجری و آشفتگی‌ها و نابسامانی‌های حاصل از بی‌تدبیری سلاطین سلجوقی و حمله خانمان‌سوز مغول، از روستای کاموی کاشان، عارفی برمی‌خیزد که زینت عراق عجم و اقلیم جبال لقب می‌گیرد. زندگی معنوی و تحول روحی این عارف کامویی، در چهل سالگی و در اثر خوابی که می‌بیند، شروع می‌شود و از آن پس به راهنمایی و ارشاد شیخ دانای مرشد، شهاب سهروردی، منظومه عرفانی خود را پُر بار و فربه می‌کند؛ به‌گونه‌ای که در دامان معرفت او بزرگانی چون پیرجمال اردستانی، عماد فقیه کرمانی، عبدالمؤمن اصفهانی و همچنین فرزندش امام الدین محمد حسین کامویی پرورش می‌یابند و دَمام از جام فضل و معرفت وی می‌نوشند. به‌یقین، عبدالسلام کامویی حلقه اتصال و نقطه عطفی است که توفیق یافته از یک سو میراث عرفانی سهروردی را به آیندگان معرفی و منتقل کند و از سوی دیگر، خود، در شکل‌گیری و بسط و گسترش طریقه پیرجمالیه نقش بسزایی داشته باشد.

پی‌نوشت‌ها

۱. برخی از منابع، صفت «کاموسی» را به عبدالسلام نسبت داده‌اند و البته نسبتی است اشتباه. از جمله، مصحح کتاب *مرآة الافراد* پیرجمال، در متن به اشتباه، همه‌جا صفت «کاموسی» را ذکر و ضبط کرده و شگفت اینکه خود در نسخه‌بدل‌های همان کتاب، اشاره کرده که نسخه‌های معتبر، «کامویی» ضبط کرده‌اند. ظاهراً در لهجه محلی گاه کامو، «کومو» نیز تلفظ می‌شده است؛ چنان‌که در تذکره محرابی هم، چنین آمده است (ناظرزاده کرمانی، ۱۳۷۴: ۳۵). اما تلفظ و ضبط «کاموس» به جای «کامو» در هیچ منبع معتبری نیامده است.

۲. عماد فقیه کرمانی، تحصیل و علم‌آموزی عبدالسلام را به اشارت سهروردی به نظم کشیده است:

... به تحصیل علومش کرد اشارت	که در دانش شود صاحب مهارت
به حکم شیخ سر بنهاد جانش	عزیمت کرد سوی اهل دانش...
رسیدش مایه دانش به جایی	که شد در کشور دین پادشایی
به باغ سینه تخم علم کشتی	که در هر مذهبی فتوی نوشتی

(عماد فقیه کرمانی، ۱۳۷۴: ۱۴۹)

۳. به نظم آرم کتابی بی‌تکلف/ ز مصباح الهدایه در تصوف (همان: ۵۰)

۴. پیرجمال، محمدحسین کامویی را با عناوینی چون «انبیا سیرت، ولایت خو، شاه روی زمین، فخر عالم و عزیز با تمکین» می‌ستاید (پیرجمال اردستانی، ۱۳۹۰، ج ۲: ۳۷۵) و در حکایتی که در *مثنوی فضیلة العقل* آورده،

این محمدحسین در سفری به اردستان، به پیرجمال امر می‌کند که نزد شیخ خود، پیرمرتضی علی، برود و به دست او توبه کند (همان: ۳۷۴-۳۷۶).

۵. اگرچه چنین حکایاتی در عرفان به لحاظ اخلاقی، عقلی و منطقی، حداقل برای انسان امروز، قابل قبول و تحسین نیست و عرفان اسلامی بدین لحاظ باید آسیب‌شناسی و نقد شود، در کتب عرفانی و حتی تعلیمی، امثال این حکایت‌ها فراوان ذکر شده است. برای نمونه حکایتی است که در سیاست‌نامه درباره «رشید حاجی»، ظالم مروود خراسان، آمده که بعد از سال‌ها ظلم و ستم، توبه کرد و حج رفت و مسجد جامع ساخت و قبل از فوت، «سگ گرگینی» را درمان کرد. هنگامی که او را «نیکو حال» به خواب دیدند، گفت: «مرا ندا دادند که تو را در کار آن سگ معاف کردیم» (نظام‌الملک طوسی، ۱۳۴۸: ۲۲۸).

منابع

۱. پیرجمال اردستانی، ۱۳۷۶، *دیوان اشعار*، تحقیق و بررسی سید ابوطالب عابدینی، تهران: روزنه.
۲. _____، ۱۳۹۰، *رسایل*، تحقیق و تصحیح امید سروری، ج ۲، تهران: کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
۳. _____، ۱۳۸۸، *شرح الكنوز و بحر الرموز*، تصحیح و تحقیق امید سروری، تهران: کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
۴. _____، ۱۳۷۱، *مرآة الافراد*، تصحیح، تحقیق و توضیح حسین انیسی‌پور، تهران: زوآر.
۵. _____، ۱۳۸۰، *مصباح الارواح*، تصحیح و مقدمه سید ابوطالب عابدینی، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
۶. زرین کوب، عبدالحسین، ۱۳۷۷، *ارزش میراث صوفیه*، ج ۸، تهران: امیرکبیر.
۷. _____، ۱۳۷۶، *جستجو در تصوف ایران*، ج ۵، تهران: امیرکبیر.
۸. سمعانی، شهاب‌الدین احمد بن منصور، ۱۳۸۹، *روح الارواح فی شرح اسماء الملک الفتاح*، تصحیح و توضیح نجیب مایل هروی، ج ۳، تهران: علمی و فرهنگی.
۹. سهروردی، شهاب‌الدین، ۱۳۸۶، *عوارف المعارف*، ترجمه ابومنصور بن عبدالمؤمن اصفهانی، به‌اهتمام قاسم انصاری، ج ۴، تهران: علمی و فرهنگی.
۱۰. صدری‌نیا، باقر، ۱۳۸۰، *فرهنگ مأثورات عرفانی*، تهران: سروش.
۱۱. صرفی، محمدرضا، ۱۳۸۳، *کوی سلامت*، کرمان: انتشارات شهید باهنر کرمان.
۱۲. عمادالدین علی فقیه کرمانی، بی‌تا، *پنج گنج*، به‌اهتمام رکن‌الدین همایون‌فرخ، بی‌تا.
۱۳. _____، ۱۳۷۴، *طریقت‌نامه*، تصحیح و تحشیه رکن‌الدین همایون‌فرخ، تهران: اساطیر.
۱۴. فصیح خوافی، احمد بن جلال‌الدین محمد، ۱۳۴۰، *مجمعل فصیحی*، بمبئی: بی‌تا.
۱۵. محمدعلی، محمدعلی، ۱۳۸۳، «خواجه عماد فقیه و شکایت از زادگاه»، *مندرج در کوی سلامت: مجموعه مقالات همایش بزرگداشت خواجه عماد فقیه کرمانی*، ۳۶۵-۳۶۶.

جام مدام کامو
(گذری بر زندگی،
احوال و اندیشه‌های...)



۱۶. ناظرزاده کرمانی، احمد، ۱۳۷۴، *تحلیل دیوان و شرح حال عمادالدین فقیه کرمانی*، تهران: سروش.
۱۷. نظام‌الملک طوسی، ابوعلی حسن بن علی، ۱۳۴۸، *سیاست‌نامه*، به کوشش جعفر شعار، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.
۱۸. هجویری، ابوالحسن علی بن عثمان، ۱۳۸۹، *کشف‌المحجوب*، مقدمه، تصحیح و تعلیقات: محمود عابدی، چ ۵، تهران: سروش.